

The Utilization of Agricultural, Animal Husbandry, and Avian Terminology and Expressions in Shahriar's Heydar Baba Collection with a Focus on Azeri Language [In Persian]

Ayat Shokati ^{1*} 

¹ Assistant professor of persian language and literature. Faculty of Humanities. Khoy branch. Islamic azad university. Khoy. Iran



*Corresponding author: shokati81@yahoo.com



Received: 24 Mar, 2024

Revised: 21 May, 2024

Accepted: 08 Jun, 2024

ABSTRACT

Shahriar's poetic work is inspired by the picturesque landscapes of Azerbaijan. Given Azerbaijan's historical reputation for its fertile soil conducive to agriculture and lush scenery, which have fostered a flourishing livestock industry and regional economy, the Heydar Baba collection showcases a variety of Azerbaijani terms and expressions specific to agriculture, animal husbandry, and avian life. This descriptive-analytical study, grounded in library research and oral literature, delves into the agricultural, animal husbandry, and avian vocabulary found in the Heydar Baba collection. The findings illustrate Shahriar's deep connection with nature, reflected in his extensive use of terminology related to these fields. Additionally, the geographic location of Azerbaijan has made agricultural and animal husbandry practices, including poultry farming and bird breeding, significant aspects of the region, with even the natural landscape influencing the nomenclature of rivers and mountains, as well as children's toys inspired by agriculture and animal husbandries, such as Alak-dulak, Qab-bazi, and Tokhm-morgh Bazi. Moreover, a lexical analysis reveals that some words have transcended literary boundaries, with certain terms long circulated among Azerbaijani speakers, having Persian origins and being distorted Persian terms like Baqcha, Yunja, Zemi, Gul, Dasteh Gool, Alcha, Armut, Tokhm, Tuleh, Ghaz, Qirqi, Bildirchin, Durna, and Urdak. Others, such as Meviz, Bagh, Gardekan, and Gulbesar, retain their Persian form. This study also highlights the metaphorical use of certain words, adding layers of meaning through similes, metaphors, or allusions, exemplified by Gulbesar. Lastly, the influence of nature is evident in the derivation of place names and even vegetables, like Qarah Kul, Qara Cheman, Dashli Bulakh, and Bulagh Uti.

Keywords: Sociolinguistics, Azeri Language, Shahriar, Heydar Baba Collection, Animal Husbandry Terms, Agricultural Terms.

کاربرد شاعرانه‌سازها و اصطلاحات کشاورزی، دامداری و طیور آذری در منظومه حیدربابای شهریار؛ با تأکید بر زبان آذری

آیت شوکتی^{*۱}

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران

*نویسنده مسئول مقاله Email: shokati81@yahoo.com

پذیرش: ۱۴۰۳/۳/۸۹

اصلاح: ۱۴۰۳/۳/۰۱

دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۵

چکیده

شعر شهریار متأثر از طبیعت زیبای آذربایجان است. با توجه به اینکه منطقه آذربایجان از دیرباز به علت خاک حاصلخیز، مستعد کشاورزی و سرسبزی حاصل از آن، موجب رونق دامداری بوده و از ارکان رونق اقتصادی منطقه محسوب می‌شده است، لذا منظومه حیدربابا، مشتمل بر اصطلاحات و لغات فراوان آذری مختص کشاورزی، دامداری و طیور است. در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و ادبیات شفاهی مردم تدوین شده، اصطلاحات کشاورزی و دام و طیور موجود در منظومه حیدربابا بررسی گردیده است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که طبیعت‌گرایی و انس با طبیعت باعث شده که شهریار از واژه‌های مربوط به این حرفه‌ها با بسامد بالایی بهره بگیرد، نکته دیگر اینکه، که به دلیل موقعیت جغرافیایی منطقه آذربایجان، پیشه کشاورزی و دامداری و زیر شاخه‌های آن، پرورش طیور و ماکیان، حائز اهمیت بوده و حتی نام رودها، کوه‌ها و... نیز برگرفته از طبیعت بوده و حتی ابزار بازیهای کودکان نیز برگرفته از کشاورزی، دامداری و طیور است؛ از جمله، الک دولک، قاب‌بازی و تخم‌مرغ‌بازی. همچنین بررسی واژگانی این منظومه نشان از آن است که بخشی از این واژه‌ها امروزه از بستر ادبیات ما خارج شده‌اند و بخشی از آن‌ها که از دیرباز در بین مردم آذربایجان رد و بدل می‌شود، ریشه فارسی داشته و از لغات فارسی تحریف شده‌اند از جمله: باخچا، یونجا، زمی، گول، دسته گول، آلچا، آرموت، تخم، طوله، قاز، قیرقی، بیلدیرچین، دورنا و اوردک. برخی دیگر نیز مانند مویز، باغ، گردکان و گلبسر فارسی و حتی بدون تحریف به کار می‌رود. در این پژوهش بخشی از لغات وجود دارد که در معنی مجازی به کار رفته‌اند و حامل بار معنایی دیگری بودند که در برگزیده تشبیه، مجاز یا کنایه می‌شدند؛ از جمله گلبسر. مطلب دیگر اینکه برخی از اسامی اماکن و حتی سبزیجات نیز برگرفته از طبیعت است؛ نظیر قره‌کول، قره‌چمن، داشلی بولاخ و بولاغ اوتی.

واژگان کلیدی: زبان شناسی اجتماعی، زبان آذری، شهریار، منظومه حیدربابا، اصطلاحات دامداری، اصطلاحات کشاورزی.

۱ مقدمه

«خُشْگَناب یکی از روستاهای استان آذربایجان شرقی است که در دهستان عباس شرقی بخش تیکمه‌دش شهرستان بستان‌آباد واقع شده است.» (کاویانپور، ۱۳۷۹: ۷) این روستا در دامنه کوه به صورت شیب‌دار واقع شده است. روستای خشگناب در دامنه‌های کوه‌های بزقوش واقع شده و آب و هوای آن در بهار و تابستان، معتدل و مطبوع و در پاییز و زمستان، سرد می‌باشد. این روستا از سطح دریا ۱۸۱۰ متر ارتفاع دارد. خشگناب، در گذشته یکی از روستاهای آباد منطقه بستان‌آباد در آذربایجان بود که امروزه به یکی از روستاهای کم جمعیت تبدیل شده است. این روستا با قرار داشتن در نزدیکی یکی از شاخه‌های مهم جاده ابریشم (جاده ارتباطی میانه- تبریز)، از قدمتی طولانی برخوردار است که در حال حاضر دارای حدود ۸ خانوار و جمعیتی بالغ بر ۲۲ نفر می‌باشد. مختصات جغرافیایی ۴۷ درجه و ۷ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۴۱ دقیقه عرض شمالی، در ۲۳ کیلومتری شهر تیکمه‌دش، ۳۸ کیلومتری شهرستان بستان‌آباد و ۸۳ کیلومتری تبریز قرار دارد.

از شخصیت‌های مهمی که در این روستا، روزهای کودکی خود را گذراندند، می‌توان وکیل سید اسماعیل موسوی معروف به حاج میر آقای خشگنابی و استاد شعر ادب فارسی و ترکی محمد حسین بهجت تبریزی ملقب به شهریار را نام برد که در منظومه حیدربابایه سلام خود، از این روستا و کوه حیدربابا در روستای خشگناب نام برده است.

روستای خشگناب با توجه به این که زادگاه استاد سید محمد حسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار، شاعر پارسی‌گوی آذری‌زبان است، سرمایه عظیمی برای فرهنگ دوستان به شمار می‌آید. با اینکه این روستا اکنون خانوار و جمعیت کمی دارد، اما حس و حال اشعار شهریار هنوز در آن محسوس است. چشمه‌اش خشکیده اما هنوز کبک‌هایش پروازکنان صحنه‌ای از اشعار استاد را به تصویر می‌کشند.

شهریار، شاعر پارسی‌گوی آذری‌زبان، در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی در روستای خشگناب در بخش قره‌چمن آذربایجان متولد شد. مهمترین اثر پرشور استاد شهریار که به چندین زبان زنده دنیا ترجمه و منتشر شده است، منظومه حیدربابایه سلام می‌باشد که در آن، دوران شیرین کودکی خود را که در روستای خشگناب گذرانده بود، با زبان شعر به تصویر خیال سروده است و دل و روح هر شنونده و خواننده‌ای را خوش می‌نوازد.

هر استان و کشور و جامعه‌ای، شناسنامه‌ای دارد که شخصیت‌های برجسته فرهنگی و هنری و علمی، شناسنامه و مبین هویت فرهنگی هر منطقه‌ای هستند. منطقه آذربایجان نیز شناسنامه‌ای به نام شهریار دارد که منطقه خشگناب آذربایجان به واسطه او، به خود می‌بالد. کوه حیدربابا یکی از

کوههای مهم این منطقه است. این کوه از لحاظ زمین‌شناسی اهمیت چندانی ندارد ولی از دیدگاه اجتماعی می‌توان به اهمیت آن از نظر مورد خطاب بودن ادبی در اشعار شهریار اشاره کرد. از نظر صنعت گردشگری (توریسم) و جاذبه‌های طبیعی، تالاب قوری‌گل در ۱۵ کیلومتری بستان آباد و ۳۰ کیلومتری تبریز و کوه حیدربابا در روستای خشکتاب، زادگاه شهریار، از مولفه‌های مهمی است که حیدربابا به آن دامن زده است.

با توجه به اینکه زبان رایج در منطقه آذربایجانی می‌باشد، حیدربابای شهریار، نقشی اساسی در حفظ فرهنگ و آداب و رسوم منطقه داشته به طوری که همه گونه‌های ادبیات شفاهی منطقه را شامل می‌شود.

شغل مردم منطقه، وابسته به کشاورزی و دامداری بوده و نشأت گرفته از وجود آب و زمین مرغوب است. لذا دامداری و کشاورزی، یکی از ارکان اصلی زندگی مردم به شمار می‌رفت. اشارات پیدا و پنهان در حیدربابا به پیشه دامداری و کشاورزی، از پیشینه طولانی و قدمت این حرفه در این منطقه و رونق صنعت کشاورزی و دام و طیور حکایت می‌کند. بیشتر مباحث طرح شده در این منظومه، ریشه دام و طیور و کشاورزی دارند و این بدان جهت است که حرفه بیشتر مردم آن زراعت و دامداری بوده و شهریار آنها را لمس کرده است.

۱-۱ پیشینه پژوهش

پژوهش در باب شغل‌ها، به ویژه مشاغل سنتی در همه فرهنگ‌ها اهمیت دارد. برخی از مهم‌ترین پژوهش‌های انجام گرفته، عبارتند از:

کریمی، اصغر (۱۳۵۲) «دامداری در ایل بختیاری»، مرکز ملی پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه، ش ۱۲۹ و ۱۳۰

میرزایی، جعفر و قیطوری، عامر (۱۳۸۶) «واژگان و اصطلاحات دامداری در گویش لکی»، نامه فرهنگستان، س ۹، ش ۳۳.

اما درباره ثبت لغات و اصطلاحات دام و طیور و کشاورزی در زبان آذربایجانی به عنوان یک تحقیق مستقل، هیچ اثر مکتوبی وجود ندارد و پژوهش حاضر کاری نو و تازه است.

۲-۱ ضرورت پژوهش

ضرورت پژوهش از آنجاست که بخشی از این لغات به فراموشی سپرده شده و برای نسل حاضر ناآشناست.

۳-۱ روش تحقیق

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی - تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای همراه با بهره‌گیری از ادبیات شفاهی گویش‌وران آذری زبان گردآوری شده است.

۲ واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی

۱-۲ اماکن مربوط به خشکی:

کول دیبی Kol dibi: زیر بوته، زیر درختچه

کول دیبیننن دوشان قالخوب، قاچاندا (Kol dibinnan dovşan galxup gaçanda,) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

قره کول Qara köl: (قره: سیاه+ کول: بوته) (مشکین بوته) اسم دره ایست بغل کوه حیدربابا که دهکده قیش قرشاق را به ده خشکتاب متصل می‌کند. (شهریار، ۲۷۰:۱۳۸۲)

حیدربابا، قره کولون دره‌سی (Heydar Baba Qara kölü n darasi,) (شهریار، ۴۲:۱۳۸۲)
باخچا Baxça: باغچه

باخچالارون چیچکلنوب آچاندا (Baxçalarun çiç k'l nü p açanda,) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

باخچالاری سارالماسین سولماسین (Baxçalar saralması n solması) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

به سرسبزی باغچه‌هایش دعا می‌کند و می‌گوید: الهی باغچه‌هایش به زردی نگراید و پژمرده نشود.
چارداخ çardax: آلونک، سایان

بایرام بئلی چارداخلاری بیخاندا (Bayram yeli çardaxlar y xanda) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

کوشن küşan: مرتع یا بخشی از سرزمین یک روستا یا شهر، چند روستا یا آبادی که با هم یک بخش یا منطقه کوچک را تشکیل می‌دهند، مرز دو سرزمین. (آپادیس)

« حیدربابا، قوری گولون قازلاری، گدیکلرون سازاخ چالان سازلاری،

کت- کوشنی پاییزلاری، یازلاری، بیر سینما پرده سی در گوزومده،

تک اوتوروب، سیر ائدیریم اوزومده»

(شهریار، ۳۳:۱۳۸۲)

Heidar baba quri gölun qazları Gadikların sazax çalan sazları

Kat-küşani payızları yazları Bir sinema pardasidir gözümde

Tak oturub seir ediram Özümda r

قره‌چمن qara çaman: یکی از روستاهای استان آذربایجان شرقی است که در دهستان عباس شرقی بخش تیکمه‌داش شهرستان بستان‌آباد واقع شده است. این روستا مرکز دهستان عباس شرقی است و در سرشماری سال ۱۳۸۵ تعداد ۴۳۱ نفر (۱۲۳ خانوار) جمعیت داشت. در آن سال از این تعداد، ۲۵۲ نفر باسواد بودند. علت نام‌گذاری آن را وجود چمنزارهای پرپشت و بزرگ در اطراف رودخانه شهرچایی می‌دانند که از میانه روستا می‌گذرد. پلی سنگی بر روی این رود ساخته شده که دو سوی روستا را به هم می‌پیوندد. در شمال قره‌چمن کوهی به نام ساری‌پیر واقع شده است.

« حیدربابا، قره‌چمن جاداسی، چووشلارین گه رسسی - صداسی، »
(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

Heidar bāba qara çaman jaddasi Çovüşların galar sasi sadasi

باغ: bağ

مجدالسادات گولردی باغلار کیمی Majdossādat gūlardi bağlar kimi (شهریار، ۱۳۸۲: ۴۳)

خنده زیبا و دلنشین مجدالسادات را تعریف می‌کند و می‌گوید: مجدالسادات مانند باغ می‌خندید. دهن مجدالسادات را به غنچه‌ای تشبیه کرده که موقع خندیدن مانند غنچه شکوفا می‌شد و طراوت داشت.

یونجالیق yonjāliq: یونجه‌زار

bu yonjāliqlārdā akip bičmišik بو یونجالیق‌لاردا اکیپ بیچمی‌شیک

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۲)

کردی kardi: باغچه‌های کوچک

هی سو آچیپ، کردیه گوز تیکردیک 'Hey su açip kardiya göz tikardik' (شهریار، ۵۳:۱۳۸۲)

ز می zami: زمین کشاورزی

بوزه‌میده گندوب گوزدن ایتردیک 'Bu zamida gedü b gözdan itardik' (شهریار، ۵۵:۱۳۸۲)

۲-۲ اماکن مربوط به آب

بولاخ bulax: بولاغ، چشمه در برخی موارد از جمله در بند ۴ به شکل بولاغ ذکر شده است. اوزون گولسون، بولاخلارین آغلا سین (Üzü n gü lsü n, bulaxların ağlasın,) (شهریار، ۳۲:۱۳۸۲)

شهریار جاری شدن چشمه را در حکم گریه چشمه در نظر گرفته و در حقیقت با استفاده از تشخیص و جاندارگرایی، به چشمه روح انسانی بخشیده است. جاری شدن آب چشمه دلیل بر آبادانی است و نماد روشنی محسوب می‌شود.

دورت بیر یانون بولاخ اولسون، باغ اولسون (Dört bir yanun bulağ olsun bağ olsun,) (شهریار، ۳۲:۱۳۸۲)

خطاب به حیدربابا ضمن جمله دعایی می‌گوید: الهی چهار سمت و سویت، چشمه و باد باشد که محقق بودن این امر، آبادانی و روشنی را به ارمغان می‌آورد.

داشلی بولاخ Daşlı Bulax: چشمه سنگی، اسم چشمه‌ای است.

داشلی بولاخ داش- قومونان دولماسین (Daşlı Bulax daş gumunan dolmasın) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

الهی چشمه‌اش پر از سنگ و شن نشود یعنی به رونق و پرآبی چشمه دعا می‌کند.

دینه بولاخ، خیرون اولسون آخارسان (Deyna bulax xeyrün olsun axarsan,)

افقلره خمار خمار باخارسان (Üfü qlara xumar xumar baxarsan) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

چشمه را مثل انسانی تصور کرده و می‌گوید به چشمه بگو خیرت باد که جاری هستی و به خماری به افق و دوردست می‌نگری.

چای çay: نهر

بولاخ قینر چای- چمنین گوزونده (Bulax qeynar çay çimanin gözündə) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

گول göl: تالاب

بولاخ گنه گلیب، گولی دولدورور؟ Bulax gina galib göli doldurur?

یا قورویوب، باخچالاری سولدورور؟ Ya quruyub baxçalar soldurur? (شهریار، ۴۳:۱۳۸۲)

قوری‌گول quri göl: (برکه خشک، تالاب خشک) «اسم برکه بسیار بزرگ دریاچه‌مانندی است پای‌گردنه معروف شبلی و کنار جاده تهران که با تجمع قازها و مرغابی‌های وحشی، گاهی منظره باشکوهی پیدا می‌کند، چون تابستان‌ها، مقدار زیادی آب آن کم شده و عقب می‌زند، برکه خشک خوانده می‌شود» (شهریار، ۲۶۳:۱۳۸۲) در ۳۰ کیلومتری جنوب شرق تبریز و در ۱۵ کیلومتری غرب شهر بستان‌آباد در مجاورت روستای یوسف آباد قرار گرفته است. منابع تأمین‌کننده آب این تالاب از آب‌های جاری ناشی از برف و باران و تعدادی چشمه‌های زیرزمینی است که در کف آن جریان دارند.

حیدربابا، قوری‌گولون قازلاری، Heidar baba quri gölun qazları (شهریار، ۳۳:۱۳۸۲)

سولی‌یر Suli Yer: زمینی که آب داشته باشد. «اسم محلی است» (شهریار، ۴۱۳۸۲:۲۶۳) حیدربابا سولی‌یرین دوزونده (Heydar Baba, Suli Yerin düzünda) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

۲-۳ گل و متعلقات و انواع آن گول gü: گل

من قاییدیب بیر ده اوشاق اولایدیم!

بیر گول آچیب آندان سورا سولایدیم»

man qayidib birda uşaq olaydım

bir gü l ačib ondan sora solaydım

(شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

نوروز گلی nōruz guli: (گل نوروز)، نوعی نرگس، گل پامچال، نوروز گلی: «گل بهمن، نوعی نرگس صحرایی که عطرش مفید است و مانع زکام می‌شود، گل برف، گل کتانی» (زارع شاهمرسی، ۱۳۹۴) که «در آغاز بهار، از زیر برف و غالباً از شکاف سنگ‌ها سر بر می‌آورد و به رنگ بنفش و به سیمای عروسی است شرمگین» (ر. ک. شهریار، ۱۳۸۲:۲۶۲)

ارضامنه نوروز گلی درردی! irzā mana nōruz guli darardi

(شهریار، ۳۸:۱۳۸۲)

قارچیچکی qar çiçaki : گل برف، « به رنگ سفید و به سیمای عاشقی است شنگول» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

نوروز گلی، قارچیچکی چیخاندا (Novruz gü li, qar çiçaki çixanda) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۱)

دسته گل dasta gü l : دسته گل

اوشاخلارون بیر دسته‌گول باغلا سین Uşaxların bir dasta gü l bağlasın,

یئل گلنده وئر گتیر سین بویانا Yel galanda ver gətirsın yana, bu

بلکه منیم باتمیش بختیم اویانا Balka manim yatm ş baxtim oyana (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)

معمولا در لحظات پایانی عروسی، چند تن از بچه‌ها در حالی که رو به سوی عروس و پشت به مهمانان ایستاده اند، دسته گل عروس یا دسته گل‌های دیگری را شاخه به شاخه کرده و به دختران دم‌بختی که پشت سر آنها ایستاده‌اند، پرتاب می‌کنند و دختران آن را به فال نیک گرفته و نشان بخت‌گشایی می‌دانند و در گرفتن آنها، تلاش کرده و گوی سبقت می‌ربایند. چنین به نظر می‌رسد شهریار بر همین ذهنیت خطاب به حیدربابا می‌گوید: بچه‌هایت دسته گل ببندند و آنها را به باد بسپار تا باد آنها را به این سمت بیاورد شاید بخت خفته من هم بیدار شود.

یارپاخ yarpax: یارپاق، برگ

خزان یئلی یارپاخلاری توکنده (Xazan yeli yarpaxlar tökanda) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۴)

آغاش Ağaş: آغاج، درخت

آغاشلاردا آلاللاها باش ایردی (Ağaşlar da Allaha baş ayardı) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۴)
درختان نیز سر تعظیم به خدا فرود می‌آوردند. جاندارانگاری است و خمیده شدن شاخه‌های درخت را در نتیجه وزش باد، نوعی تعظیم در نظر گرفته است.

۲-۴ انواع محصولات کشاورزی

عاشیق آلما aşıq älmäsi : « یک نوع سیب آبداری است که نیمی سرخ و نیمی زرد است و به این

جهت سیب عاشق نام‌گذاری شده است» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

آلما älmä : سیب

هیوا heivă: به

« شنگیل آوا یوردی عاشیق آلماسی گاه دا گندوب اوردا قوناق قالماسی

داش آتماسی، آلم، هیوا سالماسی قالب شیرین یوخی کیمی یادیمدا

اثر قویوب روحومدا، هر زادیمدا «

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

Şangil ävă yü rdi aşiq älmăsi
 gäh dă gedub ördă qönăq qălmăsi
 dăş ätmăsi älmă heivă sălmăsi
 qălib şirin yöxi kimi yădimdă
 asar qoyü b rohomdă har zădimdă

بی، گلینه دامنان، آلم آتاندای Bai galina damnan alma atanda (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)
 گلبرس gü lbasar : خیار
 قارپیز qarpiz : هندوانه

Bostanların gü lbasari qarpizi بوسستانلارین گلبرسری، قارپیزی

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۷)

تورش- شیرین آلچا turşa, şirin alça: آلچه ترش- شیرین
 حیدربابا، میرزهمدین باخچاسی , Heydar Baba Mirzammadin baxçasi
 باخچالارین تورشا- شیرین آلچاسی , Baxçalari n turşa, şirin alçası , (شهریار،
 ۱۳۸۲: ۳۷)

آرموت armüt: آرمود، گلابی
 ورزغاننان آرموت ساتان گلنده Varzagannan armüt t satan galanda (شهریار، ۱۳۸۲: ۴۰)
 گردکان girdakān : گردو

مویز maviz : نوعی کشمش

چرشنبه‌نین گردکانی، مویزی (Çarşanbanin girdakān , mavizi) (شهریار، ۱۳۸۲:۳۸)

ایده iyda : سنجد

شپچه‌سی، گردکانی، ایده‌سی (Şabçasasi, girdakān , iydasi) (شهریار، ۱۳۸۲:۳۹)

قباغ، قباق ض abag : کدو

تندیرلرده پیشیرردیک قباغی (Tandirlarda pişirardik gabaği) (شهریار، ۱۳۸۲:۴۰)

تخم toxum : تخمه

ئوزون بیوب، تخملارین چیتلاردیق (Özü n yiyü p toxumlari n çitlardiq) (شهریار،

۱۳۸۲:۴۰)

بوغدا Buğda : گندم

بوغدا وئریب، آرموتلاردان آلاردیق Buğda verib armutlardan alardiq (شهریار،

۱۳۸۲:۴۱)

قوورقا، قوورغا qovurqa : گندم برشته و بو داده

قوورقامیز ساز ایچنده اویناردی (qovurqamız saz içinda oynardi) (شهریار، ۱۳۸۲:۴۰)

آلو خشک:

حیدربابا در ضمن این ابیات از طریقه خشک کردن آلو صحبت می‌کند که بعد از چیدن آلو از

باغچه، آنها را برای استفاده در زمستان در پشت‌بام پهن می‌کردیم و دائما به آنها رسیدگی کرده و تا

خشک شدن نهایی، زیر و رو می‌کردیم:

Bu baxçadan alçalari darardik',

قیش آدینا چیخیب دامدا سرردیک 'qiş adina çixip damda sarardik',

هی ده چیخیب یالاندان چوندرردیک 'Hey da çixip yalandan çöndarardik', (شهریار،

۱۳۸۲:۵۸)

۲-۵ انواع سبزیجات

بولاغ اوتی Bulağ oti: بولاغ اوتی یا علف چشمه نام های دیگری مانند شاهی آج، جرجیره آبی،

رشاد، کرسون داردو همچنین به نام آب تره خوراکی هم ذکر شده است. یک گیاه شناور و وابسته به

آب می باشد.

بولاغ اوتی، اوزر سویون اوزونده (Bulağ oti ü zar suyun ü zü nda) (شهریار،

۱۳۸۲:۳۵)

یارپیز *yarpiz*: « همان پونه فارسی است که نغمه (گل پونه نعناع پونه) در وصف اوست، خود بیک بهار و از سبزیهای خوشبو و خوش‌گوار است، در ذائقه اهل دل مزه خاطرات انگیزی دارد، خاصه که در کنار چشمه‌سارها با نان و پنیر تازه دهات بخورند. » (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۵)

« حیدر بابا، بولاخ‌لارین یارپیزی	Heidar baba bülaxların yarpizi
	(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۷)

آش تره‌سی *aş tarası*: سبزی آش. گفتنی است که با توجه به اینکه تره نوعی از سبزی است، در اینجا مجاز به علاقه جز و کل به کار رفته و به کل سبزی آش اطلاق می‌شود. بو باغچادا آش تره‌سی اکر دیک، *Bu baxçada aş tarası akardik*, (شهریار، ۱۳۸۲: ۵۳)

۲-۶ ابزارهای کشاورزی

اوراخ *orax*: اوراق، داس

بیچین اوستی، سنبل بیچن اوراخ‌لار *Biçin ü sti sünbül biçan oraxlar* ایله بیل که زلفی دادار داراخ‌لار *Eyla bil ki zülfi darar daraxlar* (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵) از آنجا که در ادب فارسی تشبیه زلف به سنبل، سابقه‌ای دیرینه دارد، شهریار با تخیلی ظریف، کمک تشبیه مرکب بدیعی ساخته و چیدن سنبل‌ها به وسیله داس را به شانه کردن موها مانند کرده است.

ول *vul*: « آلت خرمن‌کوبی است که در خود تبریز آن را (جرجر) می‌گویند، آلتی است که گاو یا الاغ بدو بسته و عمل خرمن‌کوبی را انجام می‌دهند » (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۶) نوروز علی خرمنده ول سورردی (*Novruz ali xarmanda vul sü rardi*) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

۲-۷ اصطلاحات معمول کشاورزی

چیچکلنمک *çiçak'lanmak*: گل و شکوفه دادن باخچالارون چیچکلنوب آچاندا (*Baxçaların çiçak'lanıp açanda*) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۱)

بیچین *Biçin*: درو، برداشت محصول
بیچین اوستی *Biçin ü sti*: موقع برداشت محصول

بیچین اوستی، سنبل بیچن اوراخلار (Biçin ü sti sü nbül biçan oraxlar) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

بیچین چی Biçinçi: دروگر، خوشه چین

بیچین چیلر آیرانلارین ایچلر (Biçinçilar ayranlar niçallar,) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

اکمک akmak: کاشتن

بیچمک biçmak: درو کردن

بو یونجالیقلاردا اکیپ بیچمیشیک bu yonjâliqlârdâ akıp biçmişik

(شهریار، ۵۲:۱۳۸۲)

درمک darmak: برداشتن، چیدن

چیخماق همین دریب، آشا توکردیک، Çixmaq hamin darıp aşa tökardik' (شهریار، ۵۳:۱۳۸۲)

(۵۳:۱۳۸۲)

بو باخچادان آلچالاری درردیک (Bu baxçadan alçalar darardik,) (شهریار، ۵۸:۱۳۸۲)

(۵۸:۱۳۸۲)

اکینچی akinçi: کشاورز

اوجوز فقط اکینچنین زحمتی Ujuz faqat akinçinin zahmati,

بیته نیننن آرتیق بیچه نیننن اجرتی Bitaninnan artıq biçaninin üjrati, (شهریار، ۵۴:۱۳۸۲)

(۵۴:۱۳۸۲)

سولماخ solmax: پژمرده شدن

بیر گل آچیپ، اوندان سورا سولیدیم (Bir gü l açıp ondan sora soleydim) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

(۳۵:۱۳۸۲)

کاش به دوران کودکی برمی گشتم، شکوفا می شدم و سپس پژمرده می گشتم. باز هم شهریار برای بیان حالت خود از عناصر طبیعت کمک خواسته و با تشبیه خود به گل، بیان خود را ملموس تر کرده است.

کولش kü laş: کاه بن، ساقه غلات

گاهدان ینوب، کولشلی کورردی (Gāhdan yenü p kü laşlari kü rardi) (شهریار، ۳۸:۱۳۸۲)

(۳۸:۱۳۸۲)

سوتول sü tü l: گندم شیری و نورس

تونقال قوروب، سوتوللری اوتردیک، Tonqal qurup sü tü lları ü tardik'

قوش قووان quş qovan : مترسک

قوش قووانی چکیپ داشا دایاردوق, quş qovani çakip daşa dayarduq,
قوش قووان دا ایله بیل کی قاباندی , quş qovan da eyla bil ki qabandi (شهریار،
۱۳۸۲: ۵۵)

۲-۸ بازیهای کودکانه حاصل از طبیعت

آغاج مینمک اویونی (āyāj minmak oyü ni) (بازی چوب سواری)
کودکان چوب بلندی را سوار شده و آن را اسبی فرض می کردند و با آن به این طرف و آن طرف می -
تاختند و گاه با چوب کوچکی نیز به آن زده و به خیال خود اسب را شلاق می زدند تا تندتر بدود
باخچالاردا تیرینگنسی دییه ردیم، آی نوزومی اوزدیرن گونلریم!

آغاج مینوب، آت گزدرین گونلریم! «

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)

bāxčālārdā tiringani diyardim

āy ozumi O āzdiran gunlarim

āyāj minib āt gazdiran gü nlarim

چیلینک آغاج اویونی (čilink äyäj oyü ni) (الک دولک)
چلینک آغاج اویونی، « نامی دیگر برای بازی (پیل دسته) (گوش بستان آباد و قره چمن)»
(شاهمرسی، ۱۳۸۷: ۶۸) است که بهزادی از آن با عنوان «چلینگ اویناما یا الک دولک بازی کردن
(بهزادی، ۱۳۶۹: ۴۹۴) یاد می کند. این بازی در شهرستان خوی با عنوان « چلیک دسته» (Čilik)
dasta شناخته می شود.

نام «چلینک اویونی» از نام استخوان نازک داخل ماهیچه که قلم نیز نامیده می شود، گرفته شده زیرا
ترکه چوب کوچک یعنی «الک» در نازکی و راستی و کشیدگی دو طرف، درست مثل این استخوان
است.

نکات ظریف در این بازی این بود که اولاً چیلینگ را از دو طرف تراش می دادند، ثانیاً در یک مدل
از این بازی، چیلینگ را روی زمین گذاشته و با آغاج یا دسته به آن ضربه می زدند و گاهی دو ستون
از آجرها را به فاصله خیلی کم می چیدند و چیلینگ را روی آنها می گذاشتند و آنگاه با آغاج به آن
ضربه می زدند و آن را پرتاب می کردند. گاهی نیز بازیکن حریف، چیلینگ را به بالا پرتاب می کرد و
کسی که آغاج دستش بود، باید می توانست در هوا به چیلینگ ضربه بزند و آن را پرتاب کند. نکته

آخر اینکه چیلینگی را که به هر طریق بازیکن با آغاج پرتاب کرده، اگر بازیکن حریف می‌توانست بگیرد، حریف برنده بود وگرنه بازنده می‌شد.

«آغاشلاردان چلینک آغاج کسردوخ،
قوروقچونون قورخیسیندان اسردوخ!»
(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۳)

äγăšlărdăñ čilink äγăj kasardü x
qorôqčöñü n qorxisindăñ asardü x

۹-۲ دامداری

دامداری یکی از پیشه‌های کهن بشری است و به گمان برخی، پیشینه ده هزار ساله دارد (برایدوود، ۱۳۶۳: ۱۷۳).

وضعیت جغرافیایی و زیست محیطی، امکانات تغذیه‌ای و میزان نیاز به فراورده‌ها (ر. ک: بهرامی، ۱۳۲۸: ۸۵)، ظرفیت و کیفیت چراگاهها و تامین تغذیه زمستانی (علوفه خشک) (ر. ک: پولادی، ۱۳۸۱: ۵۰۸) از عوامل اصلی در تنوع و مقیاس دامداری است. منطقه آذربایجان نیز از دیرباز به دلیل وضعیت جغرافیایی خوب و چراگاههای وسیع و سرسبز، مستعد دامداری بوده و حضور در طبیعت بکر آذربایجان و روستای خشکتاب، شهریار را چنان بر سر ذوق آورده که آنچه را با چشم دیده و با دل و از عمق جان لذت برده، بر زبان جاری سازد.

آت At: اسب

آتین چاپوپ، قیقاجیدان چالاردی (, Atin çapup qeygajidan çalardi) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

مش ممی خان گوی آتینی اویناتدی (, Maşmami Xan göy atini oynatdi)

آتلی atli : اسب‌سوار

اوردان کچن آتلی سوسوز اولماسین (, Ordan keçan atli susuz olmasin) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۴)

الاخ ulax: الاغ

اوندا گوردون الاخ ایاخ ساخلادی (, Onda gördü n ulax ayax saxladi)

داغا باخیب، قولاخلارین ساخلادی (Dağa baxip qulaxlarin şaxladi)

قودوخ qodü x : بچه الاغ

« آخشام باشی ناخیریلان گلنده؛ قودوخلاری چکیب، ووراردیق بنده!

ناخیر گچیب- گندیپ یتنده کنده، حیوانلاری چیلپاق مینوب قواردیق

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

ăxšăm bāši năxirilân galanda
qodü xlări ĉakib vŏrărdiq banda
năxir geĉib - gedip yetanda kanda
heivănlări ĉilpăq minü b qovărdiq

قوزو(قوزی) و انواع رنگ آن:

قوزو quzu : بره گوسفند

آغ aĝ : سفید

بوز boz : خاکستری

قره qara : قارا، سیاه

قوزولارین آغی، بوزی، قره‌سی (quzular n aĝ , boz , qarasi)

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۴)

بو دوشلرده، قوزولاری یاباردوق (شهریار، ۱۳۸۲: ۵۵)

قویون- قوزی، دام باجادا ملردی (qoyun quz dam bajada m l rdi,) (شهریار،

۱۳۸۲: ۴۵)

قویون qoyun : گوسفند

قویون اولان، یاد گندوبن ساغیلدی (qoyun olan yad gedü b n saĝ ld) (شهریار،

۱۳۸۲: ۴۲)

مله مک m l mak : ببع کردن

قویون- قوزی، دام باجادا ملردی (qoyun quz dam bacada m l rdi,) (شهریار،

۱۳۸۲: ۴۵)

اینک Ĭn k : گاو

اینکلرین، بولاماسی، آغزی (, In k' l rü n bulamas ,ağ z) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)
ساری اینک ' sar in k' : گاوزرد

بو طولده ساری اینک دوغاردی (, Bu tövl d sar in k' doğard) (شهریار، ۱۳۸۲: ۵۱)
بزو bizov : گوساله

من بزوی قوجاخلاردیم، قچماسین (, M n bizov qucaqlard m qaşmas n) (شهریار،
۱۳۸۲: ۵۱)

چپش Čapiš : بزغاله یک‌ساله

چپش‌لری قیدیخلیان گونلریم!

چپش کیمی اویناخلیان گونلریم! (شهریار، ۱۳۸۲: ۵۲)

Čapišlari qidixlyān gü nlarim

Čapiš kimi oināxliān gü nlarim

خود را به بزغاله‌ای تشبیه کرده که دائماً در حال جنب و جوش است

دانا dana : گوساله یک الی دو ساله

Uşaq dem ipin qirm ş dana de, ایپین قیرمیش دانا دنه

Bir dana da dem , Ili dana de بیر دانا دا دنمه اوتوز دانا دنه (شهریار، ۱۳۸۲: ۵۴)

خود را به گوساله‌ای تشبیه کرده که دائماً در حال جست و خیز است و حتی در تیز بودن و جنبیدن،
نه یک گوساله بلکه اندازه‌سی گوساله در تحرک بود.

دایچا dayça : کره اسب یک‌ساله

qapup yiyü p dayça t kin çapard) (شهریار،

۱۳۸۲: ۴۴)

اوخوییدیم، « چوبان، قیتر قوزونی» (Oxuyeydim çoban qeyt r quzun)

« اسم یکی از نغمه‌های شیرین محلی بود» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۳)

گنچی geçi : بز

qurd gečinin šangü lusun yiyanda قورد گنچی نین شنگولوسین ییه نده (شهریار،

۱۳۸۲: ۳۵)

بازیهای برگرفته از دامداری:

آشیق اویناماق (āšiq oynāmāq) (قاپ‌بازی)

قاب‌بازی نیز یکی از بازی‌های رایج در بین کودکان آذربایجان بود که اکنون بیشتر در روستاها رایج است. این بازی انواع مختلف دارد. شهریار با اشاره به اصطلاحات خاص این بازی، آن را به زیبایی تمام بازگو می‌کند و می‌گوید:

علی قاب سبز به من می‌داد، رضا برای من گل نورو می‌چید.

« علی مننه یاشیل، آشیق وئرردی!
 (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

جیزیق و آشیق او یونی یا همان قاب بازی از بازی‌های متداول در گذشته بود، قاب، استخوان مفصل زانوی گاو و گوسفند را می‌گویند که بنا به ادبیات شفاهی مردم آذربایجان بیشتر پس از خوردن کله پاچه بدست می‌آمد و بچه‌ها آن را برداشته، وسیله بازی و سرگرمی قرار می‌دادند.

« بوداملاردا چوخلی جیزیغ آتمیشام،
 اوشاقلارین آشیقلا رین اوتموشام،
 قورقوشوملی سققه آلیب - ساتمیشام،

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۱)

bu dāmlārdā čoxli jiziq ātmišām
 ušqlārin āšiqlārin utmušām
 qurqušumli saqqa ālib - sātmišām

ساققا: «قاب‌ها یا نوکشان به سمت راست (ساغ) بود یا به سمت چپ (سول). اگر روبه راست بود، برای نشانه گرفتن قاب‌های دیگر مناسب‌تر بود، چرا که نوکش به سمت بالا بود و روی زمین گیر نمی‌کرد. این قاب از میان قاب‌های کج انتخاب می‌شد. گاهی هم قسمتی از آن را که «جیک» نامیده می‌شد، پر از سرب مذاب می‌کردند تا سنگین‌تر شود که آن را «سقه» می‌نامیدند.
 (حصاری، ۱۳۷۹: ۳۷۹)

ترجمه بند به نظم فارسی:

« این بام جای بازی ما بود یک زمان
 بردیم قاب‌های زیادی ز کودکان
 بس قاب سربدار خریدم ز دوستان

آن روز طفل بودم و شادان به بیش و کم
اکنون پر است پهنهٔ دنیای من ز غم» (ماکویی، ۱۳۸۸: ۱۲۵)

غذاهای حاصل از دام:
غذاهای حاصل از گوشت دام:
بوزباش boz baş: نوعی آبگوشت که با گوشت بُز، حبوبات، سبزی و مواد دیگر درست کنند.
(معین)

مشد آجلی بوز باشلاری بیهردی Maşd aĵali boz başları yiyardı (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

غذاهای حاصل از شیر دام:
بولاما bulama: نوعی خوراک که از ترکیب شیر، تخم مرغ و شکر تهیه می‌شود.
آغز aĝz: اولین شیر

اینکلرین، بولاماسی، آغزی (, aĝz , İ n k' l rü n bulamas ,) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)
آیران ayran: دوغ

ماست را داخل مشک می‌ریختند و مقداری آب اضافه می‌کردند و آنقدر تکان می‌دادند که تبدیل به
کره شود. کره را جمع نموده و باقیمانده آن را به صورت آیران (دوغ) از مشک خارج می‌کردند.
بیچین چیلر آیرانلارین ایچلر (Biçinçil r ayranlar niç il r,) (شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)
اصطلاحات معمول دامداری:

ناخیر năxir: گله و رمه گاو و گاو میش
« آخشام باشی ناخیریلان گلنده؛ قودوخلاری چکیب، ووراردیق بنده!

ناخیر گچیب- گئدیپ یتنده کنده، حیوانلاری چیلپاق مینوب قواردیق

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

ăxşăm băşi năxirilân galanda
qodü xlări ĉakib vörârdiq banda
năxir geĉib - gedip yetanda kanda
heivănlări ĉilpăq minü b qovârdiq

ناخیرچی nax rçi : گاوچران

سحر تزدن، ناخیرچیلار گلردی (S h r tezd n nax rç lar g l rdi,) (شهریار،

۴۵:۱۳۸۲)

سوری: گله

سوری قالخیب، دولائیدان آشاردی (شهریار، ۴۰:۱۳۸۲)

اوتلاماق otlamaq : چریدن

قوی قوزولار آیین- شایین اوتلاسین قویونلارون قویروقلارین قاتلاسین

(شهریار، ۴۸:۱۳۸۲)

qoy qüzü lar ayin - Şayin otlasin qoyonların qüyürların qatlasin

ساغماق sağmag : دوشیدن

خانم نئم اینکلری ساغاردی (, Xanum N n min k'l ri sağard) (شهریار، ۵۱:۱۳۸۲)

قورد: گرگ

قارانلیقدا قوردون گوزی پاریلدار

ایت : it : سگ

نگهداری از گوسفندان و مراقبت از آنها در مقابل حمله حیوانات وحشی از جمله گرگها، می‌طلبد

تا دامداران از سگ‌های گله استفاده کنند. سگها شبانه‌روز دامها و چادرها را مراقبت کرده و آنها را از

حمله حیوانات وحشی محافظت می‌کنند.

هورمک hürmak : هوعو کردن

داغدان داییر چوبان ایتی هورردی (Dağdan da bir çoban iti hür rdi) (شهریار،

۳۸:۱۳۸۲)

اولاشماق ulaşmag : پارس کردن

ایتلر گوردون قوردی سئچوب، اولاشدی (, İtl r gördün gurd seçüp ulaşdı) (شهریار،

۳۹:۱۳۸۲)

مکانهای دامی:

طولہ tövl : طولہ

قیش گنجه‌سی، طولہ‌لرین اتاغی (q ş gec si tövl l rün otağ) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

ظروف مربوط به دام:

بایدا Bayda : ظرف دهن‌گشاد مسی که در دوشیدن شیر به کار می‌رود.
بایدالارین سوتی آشیب- داشاردی (Baydalar n sü ti aŞup daŞard) (شهریار، ۱۳۸۲: ۴۰)
دییه‌ردی: باخ بایدا دولسون داشماسین (Diy rdi bax bayda dols n daŞmas n)

اعضای بدن دام:

قویروق qü yrü g دم:

قوی قوزولار آیین- شایین اوتلا سین قویونلارون قویروقلارین قاتلا سین

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۸)

qoy qü zül ar ayin - Şayin otlasin qoyonların qü yrü g ların qatlasın

۱۰-۲ طیور

قوش quŞ: پرند

قوشلار تکین قاناد چالیب اوچاردیم ؟

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)

quŞlar takin qanad çalib uçardım?

گوزل قوشلار اوردان گلیب گچلر (Göz l quŞlar ordan g lüp geç ll r,)

قره‌قوشلار سنن قوپوپ قالخار کن (Q r quŞlar s nn n qopup qalxark n,) (شهریار،

۱۳۸۲: ۴۷)

کهلک' k hlik : کبک

حیدر بابا کهلکلرون اوچاندا (Heyd r Baba, k hlik'l rün uçanda,) (شهریار،

۱۳۸۲: ۳۱)

منیم روحوم ایله بیلون اوردادور، کهلک کیمین باتیب، قالیب قاردادور

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۰)

manim ruhum eyla bilin ordādūr

kahlik kimi bātib qālib qārdādūr

خود را به کبک تشبیه کرده و می گوید: همانطور که کبک در برف می ماند، روح من نیز در آن دوران (گذشته) مانده است.

اوردا دوشهر چیل کهلیگین فرهسی (Orda dü ş r çil k hliğün f r si,) (شهریار، ۴۳:۱۳۸۲)

فره f ra: جوجه جوان کبک یا کبوتر و غبوه

کهلیک اوخور، دالیسیندا فرهسی (K hlik' oxur dal s nda f r si) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

چیل çil: خال های قهوه ای و یا زرد روی پوست، ابلق، دارای رنگ های مختلف

گویرچین Göy rçin: کبوتر

گویرچینلر، دسته قالخیب اوچالار (Göy rçinl r d st qalxup uçallar,) (شهریار، ۴۵:۱۳۸۲)

قاز qaz: غاز

حیدربابا، قوری گولون قازلاری، Heidar baba quri gölun qazları (شهریار، ۳۳:۱۳۸۲)

بیلدیرچین bildirçin: بلدرچین

شکارچیلار بیلدیرچینی سوراخلار (Şikārç lar bildirçini soraxlar,) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

قیرقی Q r q: قرقی

قیرقی تکین، گدیک باشین آلاردی (Q r q t kin g dik' baş n alard,) (شهریار، ۳۶:۱۳۸۲)

مانند قرقی سر گردنه را می گرفت. (تشبیه)

گنجه قوشی، گنجه قوشو geja qü ş i: خفاش

« بایرامیدی، گنجه قوشی اوخوردی، Bayramidi geja qü ş i oxurdi (شهریار، ۳۷:۱۳۸۲)

بایقوش Bayquş: جغد

بایقوشون دا دار اولماسین قفسی (Bayquşun da dar olmas n q f si,) (شهریار، ۴۷:۱۳۸۲)

دورنا durna: درنا

حیدربابا، گنجه دورنا گنچنده (, Heyd r Baba, gec durna geç nd) (شهریار،
۴۷:۱۳۸۲)

اوردک 'Örd k' اردک

چای- چمنلر اوردک اولسون، قاز اولسون (, Çay çim nl r Örd k' olsun, qaz olsun,) (شهریار،
۵۸:۱۳۸۲)

فراورده های طیور:

یومورتا yumurtā : تخم مرغ

یومورتانی گویچک گولی بویاردیق yumurtāni göyçāk gü lli boyārdiq (شهریار،
۳۸:۱۳۸۲)

بازیهای مربوطه:

یومورتا اویونی (yömörtā oyü ni) (تخم مرغ بازی)

در آذربایجان، از چند روز مانده به عید نوروز، در خانواده‌ها برای کودکان تخم مرغ رنگ آمیزی می-
کردند که هنوز هم مرسوم است. بدین شکل که ابتدا تخم مرغ‌ها را با پوست پیاز یا کاه در آب می-
جوشانند تا تخم مرغ‌ها در عین حال که می‌پزند، رنگ نیز بگیرند، سپس روی آنها نقش‌ها و
اشکال مختلف می‌کشیدند. کودکان در دید و بازدیدها این تخم مرغ‌ها را که عیدانه گرفته‌اند، به
طرز خاصی به هم می‌زدند و هر کس تخم مرغ‌اش می‌شکست، بازنده بوده و تخم مرغ را به طرف
برنده می‌داد. بعضی اوقات پیش می‌آمد که بچه‌ای از روی زرنگی نوک تخم مرغ را سوراخ کرده و
داخل آن را با سرب پر می‌کرد. از این رو در مسابقه برنده می‌شد و می‌توانست تمام تخم مرغ‌های
دیگران را بشکند و همه را از آن‌ها بگیرد. استاد به زیبایی تمام این بازی شیرین را چنین به تصویر
کشیده است :

تخم مرغ را به زیبایی و گلدار رنگ آمیزی می‌کردیم، به هم می‌زدیم و هر کدام می‌شکست، آن‌ها را
پوست می‌کنیم. مگر از بازی سیر می‌شدیم؟

«یومورتانی گویچک گولی بویاردیق چاقیشدیریب سینانلارین سو یاردیق

اوینا ماقدان بیرجه مگر دو یاردیق؟»

(شهریار، ۳۸:۱۳۸۲)

yumurtāni gÖyčĀk gü lli boyārdiq
 čĀqqišidrib sinānlārın soyārdiq
 oynāmāqdān birja magar doyardiq

۲-۱۱ اعضای بدن

قناد qanad : پر

قوشلار تکین قناد چالیب اوچاردیم ؟ «

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)

quşlar takin qanad çalib uçardim?

شهریار با استفاده از آرایه تشبیه نهایت ذوق و شوق خود را چنین توصیف می‌کند: مثل پرندگان، بال و پر می‌زدم و پرواز می‌کردم.

Gün saçanda q z l p rd açallar, قیزیل پرده آچالار،

q z l p rd aç py ğup qaçallar, قیلیل پرده آچیپ، ییغیب، قاچالار

رفتار:

اوچماق uçmaq : پرواز کردن، شهریار از آن در معنی کنایی بهره جسته و پرواز کردن کنایه از شاد و فرحناک شدن تواند بود

قوشلار تکین قناد چالیب اوچاردیم ؟ «

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)

quşlar takin qanad çalib uçardim?

Biz d baxup f r hl nü p bir uçaq, بیزده باخیب فرحله نیب بیر اوچاق، سنیق- سالحاق قنادلاری بیر آچاق açaq ganadlar bir açaq. (شهریار، ۱۳۸۲: ۵۸)

(Bir uçeydim bu ç rp nan yelin n) بیر اوچیدیم بو چرپینان یئلین (نتیجه‌گیری)

بی‌تردید گردآوری واژه‌های هر زبان و گویشی در ماندگاری ادبیات آن سودمند است. شناسایی تخصصی واژه‌های کشاورزی، دام و طیور در منظومه حیدربابا نیز از کارهایی است که از نگاههای مختلف مفید است. پژوهش حاضر نشان داد که به دلیل موقعیت جغرافیایی منطقه آذربایجان، پیشه کشاورزی و دامداری و زیرشاخه‌های آن، پرورش طیور و ماکیان، حائز اهمیت بوده و حتی نام رودها، کوهها و... نیز برگرفته از طبیعت بوده و حتی ابزار بازیهای کودکان نیز برگرفته از کشاورزی، دامداری و طیور است؛ از جمله، الک دولک، قاب‌بازی و تخم‌مرغ‌بازی. همچنین بررسی واژگانی این منظومه نشان از آن است که بخشی از این واژه‌ها امروزه از بستر ادبیات ما خارج شده‌اند و بخشی از آن‌ها که از دیرباز در بین مردم آذربایجان رد و بدل می‌شود، ریشه فارسی داشته و از لغات فارسی تحریف شده‌اند از جمله: باخچا، یونجا، زمی، گول، دسته گول، آلچا، آرموت، تخم، طوله، قاز، قیرقی، بیلدیرچین، دورنا و اوردک. برخی دیگر نیز مانند مویز، باغ، گردکان و گلبرس فارسی و حتی بدون تحریف به کار می‌رود. در این پژوهش به بخشی از لغات نیز برخوردیم که در معنی مجازی به کار رفته‌اند و حامل بار معنایی دیگری بودند که در برگیرنده تشبیه، مجاز یا کنایه می‌شدند؛ از جمله گلبرس. مطلب دیگر اینکه برخی از اسامی اماکن و حتی سبزیجات نیز برگرفته از طبیعت است؛ نظیر قره‌کول، قره‌چمن، داشلی بولاخ و بولاغ اوتی.

منابع و مآخذ

- برایدوود. ر. (۱۳۶۳). انسانهای پیش از تاریخ. ترجمه اسماعیل مینوفر. چاپ اول. تهران: انتشارات جیران.
- بهرامی. ت. (۱۳۲۸). دامپروری خصوصی. تهران.
- پولادی. ح. (۱۳۸۱). تاریخ هزاره‌ها: اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. ترجمه علی‌عالمی کرمانی. تهران.
- دهخدا. ع. (۱۳۴۸). لغت‌نامه دهخدا. زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زارع شاهمرسی. پ. (۱۳۹۴). فرهنگ جامع ترکی - فارسی شاهمرسی. قزوین: انتشارات آزر میدخت.
- شهریار. م. (۱۳۸۲). کلیات اشعار ترکی به انضمام حیدر بابایه سلام. چاپ هفدهم. تبریز: انتشارات زرین.
- کاوایانپور. ا. (۱۳۷۹). زندگانی ادبی و اجتماعی استاد شهریار. چ ۳. انتشارات اقبال.
- معین. م. (۱۳۷۱). فرهنگ معین. چاپ هشتم. تهران: انتشارات سپهر.

Acknowledgements

We would like to express our thanks to reviewers for their valuable suggestions on an earlier version of this paper.

Declaration of Conflicting Interests

The author(s) declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship and/or publication of this article.

Funding

The author(s) received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

REFERENCES

- Braidwood R. (1984). *Prehistoric humans*. Translated by Ismail Minofer. 1th Edition. Tehran: Jiran Publications. [In Persian]
- Bahrani T. (1949). *Private animal husbandry*. Tehran. [In Persian]
- Poladi H. (2002). *History of millennia: social, political, cultural and economic*. Translated by Ali Alami Kermani. Tehran. [In Persian]
- Dehkhoda A. (1969). *Dictionary of Dehkhoda*. Under the supervision of Dr. Mohammad Moeen, Dr. Seyyed Jafar Shahidi. Tehran: Tehran University Press. [In Persian]
- Zare Shahrmsi. P. (2014). *Comprehensive Turkish-Persian dictionary of Shahrmsi*. Qazvin: Azarmidokht Publications. [In Persian]
- Shahriar M. (2003). *The generalities of Turkish poems by Haydar Babaye Salam*. 17th edition. Tabriz: Zarin Publications. [In Persian]
- Kavianpur. A. (2000). *Literary and social life of Professor Shahriar*. 3th edition. Iqbal Publications. [In Persian]
- Moeen M. (1992). *Moein dictionary*. 8th edition. Tehran: Sepehr Publications. [In Persian]